

سمك عيار

تأليف فرامر زین خداداد بن عبدالله
الكاتب الارجانی

بامقدمه وتصحيح

دکتر پرویز ناقل خانلری
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

داستان شیرین و دلنشین سمک عیار، بتحقیق یکی از دل انگیزترین و زیباترین
و شیواترین داستانهاست که با توجه تمام به سجایای اخلاقی و پهلوانی و اجتماعی
مردم قدیم، با لطیفترین و گیراترین سبک ساخته و پرداخته شده است.
هر کتاب، مطلوب و مورد نظر دسته‌ای خاص است. همان سان که دانشوران
وقت خویش را به مطالعه کتابهای کم ارج و کم سود تباه و تلف نمی‌کنند کم
سودان و آنان که نیروی فکری و عقلی‌شان استعداد درک و فراگیری مطالب
بزرگ و دشوار را ندارد و یا زحمت فهم مباحث و دقائق مهم را بر خویش
هموار نمی‌کنند به کتابهای معتبر نمی‌گرایند.
کودکان دبستانی و جوانان را برای مطالعه، کتابهای معین در خور

اقبال می کنند - کتاب داستانی سمک عیار، آنگونه کتابی است که هر کس آن را بشناسد یاب به دستش بیفتد و صفحه‌های از آن را بخواند تابه پایان نرساند از خود دور نمی کندش. چندان ساده و روان ساخته و پرداخته شده که هر طفل دوازده سیزده ساله دبستان رفته از خواندنش لذت تمام می برد .

هنر نمانیها و چاره گریهای قهرمان داستان - سمک عیار - فداکاریها ، خیراندیشی ها، پاکدلیها - و پرهیزوی از ناپاکیها و آلودگیها و هوسرانیها - هر جوانی را که از راه بیرون شده باشد و به ناهنجاریها و بدیها خو گرفته باشد به پاکی و بی آلاچی رهنمون می شود ، و سالخوردان از امثال و حکم و عبارات عبرت آمیز، و پندها و اندرزها و آموزیهای بسیار ارزنده‌ای که جا به جا، و بسیار، در این داستان آمده و در دیگر کتابها بدینگونه لطیف و دلنشین آسان نمی توان یافت لذتها می برند .

کتابی است بسی بدیع و روح افزای، نشاط آفرین ، و مفید برای همه دختران و پسران و زنان و مردان در هر حال و هر سال ؛ و هیچ نویسنده باریک اندیشه و خیال پرور آسان نمی تواند چون آن صفحه‌های پیردازد. باغی است پر از گل‌های رنگارنگ خوشبوی دماغ پرور، گنجی است آکنده به گونه گونه گوهرها، که هر کس به فراخورشناسائی از آن بهره‌ها تواند برگرفت. داستان و افسانه است اما افسانه‌ای به انواع حکمت آراسته. قهرمان داستان از آنگونه زورمندان نیست که برای هوسرانی و کامیابیهای حیوانی یا تاراجگری و رسیدن به دیگر آرزوها ، دوست و بیگانه از هم باز نشناسد، هر زشت را نیکو بینگارد و هر نارواریا روا شمرد .

مؤلف داستان سمک عیار - فرامر زین خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی ضمن اثر بدیع خویش استادانه هزاران نکته اجتماعی و فلسفی و اخلاقی آورده که برای همگان سودمند است و اشارات و اخبار و احکامی دارد که خواننده را به بسیاری از عقاید و آداب و رسوم و معتقدات و افکار مردمان قرنهای سوم و چهارم و پنجم و ششم هجری قمری آشنا می کند .

در باره عبارتی و اخلاقی عبارات نوشته است :

که عیاری دانند و جوانمرد باشند، و به شب روی دست دارند، و عیار باید در حیلست استاد بود و بسیار چاره باشد و نکته گوی باشد و حاضر جواب، سخن نرم گوید، پاسخ هر کس تواند داد و در نماند، و دیده نادیده کند، و عیب کسان نکوید و زبان نگاه دارد و کم گوید. با این همه در میدان داری عاجز نبود و اگر وقتی کاری افتد، در نماند. (صفحه ۵۲۶) و اگر کسی بخواهد جوان مردان عیار پیشه را بهتر بشناسد باید بخواند و بداند:

مردی آنست که سخن راست گویند و سخنی گویند که بتوانند، (صفحه ۴۵)

و گفت از جوان مردی امانت داری به کمال دارم که اگر کسی را کاری افتد و به من حاجت آرد من جان فرا پیش او سپر کنم و منت بر جان دارم و بدو یار باشم، و اگر کسی در زینهار من آید، به جان از دست ندم تا جانم باشد و هرگز راز با کسی نگویم و سرا و آشکارا نکنم. مردی و جوان مردی این را دانم. (صفحه های ۴۷ و ۴۸)

عیاران و جوان مردان واقعی جز به هنگام ضرورت سوگند نمی خوردند و به هیچ بهانه سوگند نمی شکستند، و آیین شان این بوده و هست.

سوگند خورد به یزدان دادار کردگار و به نورونار، و به نان و نمک مردان و به نصیحت جوان مردان. (صفحه ۱۶۴)

و هر سه سوگند خوردند به یزدان دادار و به نورونار، و به قدح مردان و به اصل پاکان و نیکان. (صفحه ۳۲۷)

در داستان سمک عیار به مناسبت نام بیش از دوست نفر آمده که شاه، وزیر، سردار، پهلوان، رئیس قوم و قبیله، زندانبان، شرابدار، خبربرو، جاسوس، و امثال اینها بوده اند و دسته ای دشمن دسته دیگر، و گرچه بعضی آنها از عیبهای بزرگ بری نبوده اند اما جز یکی دوتن، همه طاهر و عقیف بوده اند:

دختر شاه خفته، شاهزاده بنشسته، جوان مردی نگاه داشت و با او به دیدار قناعت کرد. اگر چه او را دوست داشت. دوستی او را دوست داشت. دوستی او را دوست داشت.

و : دسك گت ای آتشك دلارام توبه گواهی بزدان خواهر من است، از
بهر آنکه اگر دست من بر اندام وی آید ترا گمان بد در دل نیاید. (صفحه ۲۱۶)
و : واگر نه چون دختر من پیش وی مست افتاده بود مراد خود حاصل
کردی و برفتی. من باوی چه توانستی کرد. (صفحه ۶۸)

و : واگر گوشت و پوست من به ناخن پهرای ببرند و در دهن من نهند
بخورم و رها نکنم که کسی بر من قادر شود.

و : دای جوان مرا به چشم دیگران منگر که من این کار هرگز نکرده‌ام
و آن روز مباد که از من خطایی آید و یانیز روا دارم. (صفحه ۲۲۳)
سه پری که به خاطر خوبی و زیبایی و رعنائی او جنگی شدید و مدید
میان پسر پادشاه حلب و شاه چین - و سلطان ماچین اتفاق افتاده، وقتی خورشید
شاه پسر شاه حلب و خواستار او - پس از ماه‌ها آرزومندی، در غربت به وی
می‌پیوندد به او می‌گوید :

دای بزرگوار شاهزاده، شرط نیست بدین ناپاک بودن و کار ناشایست
کردن و بر خطا و صلت جستن من، با توام. نامه فرست و پدر مرا باز گوی
تا بیاید یا ولی عهد بفرستد تا ما را به هم سپارد چنانکه شرط است. (صفحه ۳۴۰)
اما در نظر قصه پرداز داستان سك عيار، زنان بر اطلاق چنین اند :
« زن اگر چه مستور و متمم باشد چون میل به کسی کند از وی مستوری
بر خیزد. » (صفحه ۲۳۱)

و : « دل زنان - هرزه اندیش بسیار باشد. » (صفحه ۵۰۵)

و : زنان را دل سنگ بود و زود نرم گردد. (صفحه ۵۳۷)

و : هر آن زنی که باوی سخن گوئی و از هر گونه باتو مجادله کند و سخن
سخت گوید و خود را پاک دامن و پرهیز کار نماید او را سید کردی. زن آن
ساعت نیافتی که ترا دشنام دهد. (صفحه ۲۲۴)

و : « اگر چه زن دانا و زیرک باشد از کم عقلی کارها کند که مردم را

تفاوت میان دختر وزن در این کتاب چنین آمده است :

دکارزن چون جواهر بود، تادختر بود دری نابسوده بود وجوهری نفیس
 هواگرد بروی نه افشاند ، به دست هیچ غواصی نرسیده و در قعر بحر ایزدی
 پرورش داده ، خلق جهان اورا طلبکار می باشند تا باشد که چنین دری به دست
 آورند . چون به دست غواص رسیده و مرد کام خویش برداشت مهره سفالینه شد ،
 (صفحه ۳۸۱)

فرامرزن خداداد دختر زیبارا چنین وصف کرده است :

«دختری دید چون سدهزار نگار، باسری گرد و پشانی پهن ، زلف چون
 کمند، و ابروان چون کمان چاچی ، دو چشم چون زر گس ، مژه ها چون تیر آرش
 و بینی چون تیغ ، و دهانی چون نیمه دیفار ، و عارضی چون سیم ، رخی چون گل
 ز نهدانی چون گومی گرد چاهی ، و گردنی کوتاه : و صد غیب برغبذبیر زنج
 افتاده ، و سینه چون تخته سیم و دوستان چون دوزار ، و ساعدی کوتاه ، و پنجه ای
 خرد ، و پشت دست هزار چال در افتاده ، و انگشتان دست سیاه کرده ، و در
 هر انگشتی جفتی انگشتی ، و شکمی چون آردمیده که به حریر بیزی و به روغن
 بادام بسرشی ، و نافی چون غلبه دانی ، و دوساقی چون دو ستون حاج .» (صفحه
 ۱۴۱۳)

و : «روئی چون ماه شب چهارده ، بالائی چون سرو ، و کیسوی چون کمند
 سیاه ، خندیدنی چون صبح ، خرامیدنی چون کبک ، جلوه گردنی چون طاووس ،
 شکمی چون آرد که ده بار به حریر بیزی و به روغن بسرشی و ، ز نهدانی
 سیمین ، دهانی چنانکه چون سخن گفتی فهم نتوانستی کردن که سخن میگوید
 بینی چون تیغ درم ، چشمی چون چشم گور ، گردنی چون گردن غزالان ،
 دندانانی چون در ، جبهه ای چون تخته سیم ، عارضی چون گل ،» (صفحه ۶۲۲)
 و زشت روی را چنین وصف کرده است :

«زشتی ، بدطلمتی ، ناشسته روی ، بد صورتی ، ذیوشکلی ، سیاه دیداری

(صفحه ۳۵۲)

علاوه بر اینها در این کتاب به نکات و دقایقی اشارت رفته که یاد کردن

خوی مردان :

و که کار مردان چنین اتفاق افتاده است تا که زن ندیده است با خود باشد ، چون به زن رسد از کس یاد نیاورد و از خود خبر ندارد . (صفحه ۳۷۹)
در آئین باده گساری :

و شراب چندان باید خورد که بی ادبی نکنیم و از ما در وجود نیاید و راه به سرای دانیم . (صفحه ۲۱۳)

در آیین قلمه بانی :

و تودانی که از قلمه به زیر آمدن شرط نیست ، و قلمه دارا نباید به زیر

آمدن . (صفحه ۱۴۹)

سفت کوه نشینان :

و گفت ایشان مردمان کوهی اند و طبع بد دارند ، و پلنگ آسا باشند ، و هیچ کس را بالای دست خود نتوانند دیدن . (صفحه ۴۳۸)

در این کتاب از اسب و شتر خوب چنین یاد شده است :

و دیولاخی ، وادی نوردی ، بیابان نورد ، دریا گذار ، کشتی نهاد ،

چون کوه پاره ای گفنی خاک و باد و آب و آتش است . (صفحه ۱۵۹)

و : دخرد گوش ، زرافه گردن ، گوهر دیده ، کشتی نهاد ، دریا گذار ،

باد رفتار ، خوش عنان ، کش خرام ، برق حذر ، رعد قدر . (صفحه ۶۰۲)

و : و شیر قوت ، پلنگ همت ، گور سرین ، گوزن ساق ، رنگه پوز ،

پیل گام ، دراز دم ، خروشنده ، جوشنده ، شتابنده ، جهنده . (صفحه ۶۰۳)

و : و جمازه ای راه رو ، کوه کوهان ، آگنده ران ، سرخ موی ، بلند

بالا ، جاسوس رگ ، گرم تک ، آهسته چین ، فراخ چشم ، راه دان ، کم

خوار ، بسیار رو . (صفحه ۱۷۲)

و : و جمازه ای راه رو کوه کوهان ، آهوزانو ، باد رفتار ، پیل آسای قوی هیکل ،

چنانکه یاد شد کتاب سنگ عیار محتوی بسیار جمله‌های کوتاه، و فصیح و دقیق و لطیف است و اینست اندکی از آن بسیار :

«بسیار کار میباید کردن تا کام دل بدست آید .» (صفحه ۵۵۳)
 «هر کار از بهر حرمت باید کردن چون حرمت برفت ملک جهان هیچ نیرزد.» (صفحه ۶۰۷)

«سرمه جوان مردی مراد مردم به حاصل آوردن است.» (صفحه ۵۸۳)
 «دل خوش دار که از همه کس توان گریخت ولی از قضایان توان گریخت.» (صفحه ۴۱۰)

«تبع میباید زدن تا کارها روشن شود.» (صفحه ۳۸۶)
 «ای برادر همه کاری به احتیاط به سرشاید بودن که کارها از گراف کردن پشیمانی آرد، و مرد باید که هر کاری که کند پشیمان نشود، و مرد باید که چون در کاری خواهد رفتن، بیرون آمدن را طلب کند تا او را آنکاره مسلم باشد.» (صفحه ۲۱۴)

«نه چون گند ناست که چون بدروی دیگر بار بروید، و سر که از تن جدا شود پیوند بگیرد.» (صفحه ۶۳۲)
 «در پیشرو همه کارهاست، زوزبان بند همه غمازان و مفسدان است.» (صفحه ۵۹۶)

«در بسیار مردم از راه برده است.» (صفحه ۵۵۳)
 «دی روزگار مردم بر نیاید.» (صفحه ۶۱۱)
 «مردان به هر جا میروند معروف شوند.» (صفحه ۱۳۹)
 «شیر خفته را رو باه عاجز تواند کرد.» (صفحه ۲۳۴)
 «زنی بیچاره پهلوانی مست را خفته، در بند تواند آوردن.» (صفحه ۲۳۵)
 «از حرام زاده جز مفسدی و غمازی نیاید.» (صفحه ۲۴۶)
 «هر که کاری کند و بندو گشاد آن داند، او را مسلم باشد.» (صفحه ۲۴۹)

«مهر از دیدن زیادت گردد .» (صفحه ۳۴۵)
 «رسم عالم چنین بوده است که بسیار دست بالای دست باشد .»
 (صفحه ۳۴۶)

«سخن مردی جداست و حیل و دستان جدا .» (صفحه ۳۴۶)
 «و هر که او را سخن درد نکند نامرد باشد» (صفحه ۵۷۵)
 «د زنبورخانه نشاید آشوقتن ،» (صفحه ۹۵)
 «در کرا کاری راست خواهد آمد بی رنج آن کاروی برآید .»
 (صفحه ۱۳۳)

با اینکه کتاب سمک عیار افسانه است طنز و مطایبت کم در آن راه یافته
 و اگر سخنی به طنز آمده سخت لطیف و دقیق است ، چون این !
 «پاسبان گفت تو کیستی ؟ گفت سمک عیار ، پاسبان نام سمک نشنیده
 بود . گفت سمک چه باشد و چه کار دارد ؟ گفت منم ملک الموت . بگوتا
 مقام دلارام شراب دار کجاست بگویی تا ترا به جان زنهار دهم . پاسبان گفت
 ای سمک عیار ، توجه ملک الموتی باشی که راه به دلارام ندانی .» (صفحه ۲۱۶)
 از نظر فن نگارش کتاب سمک عیار در نهایت رسائی و استواری ساخته و
 پرداخته شده ؛ جمله ها ساده و کوتاه و نغز ، و بعضی دقیق آن قابل توجه و امان نظر است ؛
 در زبان فارسی معمول امروز فعل برای فاعل «هر کس ، یا کسی»
 «هر یکی» مفرد آورده می شود . و در این کتاب خلاف اینست . مثال :

«هر کسی روز افزون رامیستوندند .» (صفحه ۴۶۷)
 «هر کسی سخن از مردی و عیاری کسی میگفتند .» (صفحه ۵۰۴)
 «هر کسی کاری دانند .» (صفحه ۵۰۹)
 «هر کس در پایه خود چیزی دارند .» (صفحه ۵۴۶)
 «هر کسی در کار خود مردان اند .» (صفحه ۵۶۶)
 «هر کس چیزی دانند .» (صفحه ۵۴۶)
 «هر کس میگفتند عظیم مردانه جوانی است .» (صفحه ۱۰۶)
 «داین بگفتند و هر یکی از جانبی برفتند .» (صفحه ۱۶۲)

و شاید بهتر مترادف معمول امروز آنهاست :

صفحه ۱۲۲	کسی که کار گل کند	گلیگر
صفحه ۱۰	غذا خوردن و غذا دادن	خوارش
صفحه ۱۴۲	پاداش	پاداشت
صفحه ۳۷۰	بودید	بودیت
	در غیر این صورت	بجز چنین
	کار گری	کار بگری
صفحه ۳۳۵	شیب سرازیری	شیو
صفحه ۴۶۴	چهار پا	چاروا
صفحه ۴۹۹	تلخ گوئی	گفتاره
صفحه ۵۰۶	دیروز	دپک روز
صفحه ۵۲۰	کسیل	گسی
صفحه ۵۵۷	واژ گونه	واشکونه
صفحه ۶۱۷	هموار و هم سطح	هاموار
صفحه ۶۴۲	سم انسانی و مطالعات فرهنگی	سنب
صفحه ۷	تازیانه	تازانه
مکرر	نقب	نقم

باهمه درازی گفتار خوبیها و لطائف این داستان شیرین جز اندکی گفته و بر شمرده نشد باید خواند و لذت برد و از جناب دکتر خانلری که با همه اشتغالات علمی و اجتماعی تصحیح این کتاب را تعهد فرموده سپاسگزاری تمام کرد . ذکر این نکته نیز لازم است که این کتاب مانند دیگر کتابهای بنیاد فرهنگ ایران بسیار خوب و عاری از هر گونه نقص فنی چاپ شده است .

و مهم تر از این قیمت فروش کتاب است که بسیار اندک تعیین شده است کتابی در بیش از ۶۵۰ صفحه با آن چاپ نفیس و تصحیح دقیق و کاغذ خوب و جلد مرغوب به بهای دو پست ریال به دسترس همگان گذاشتن کاری است که فقط از عهد بنیاد فرهنگ ساخته است که اعضایش به حداقل دستمزد قناعت دارند و عاشقانه جان می کنند و کار می کنند، اگر همین کتاب را دستگاہها و از آنجا که بنیاد فرهنگ به دسترس همه است که از آنجا که بنیاد فرهنگ